

## ستارخان



ستارخان

ستار خان از سرداران جنبش مشروطه خواهی ایران، و ملقب به سردار ملی است. در مقاومت تبریز وی جانفشانی‌های بسیاری کرد

مقدمه

ستار قره‌داغی سومین پسر حاج حسن قره داغی در سال ۱۲۸۵ ق (۱۸۶۸ میلادی) به دنیا آمد. او از اهالی قره‌داغ آذربایجان بود که در مقابل قشون عظیم محمد علی شاه پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی و تعطیلی آن که برای طرد و دستگیر کردن مشروطه خواهان تبریز به آذربایجان گسیل شده بود ایستادگی کرد و بنای مقاومت گذارد. وی مردم را بر ضد اردوی

دولتی فرا خواند و خود رهبری آن را بر عهده گرفت و به همراه سایر مجاهدین و باقرخان سالار ملی مدت یک سال در برابر قوای دولتی ایستادگی کرد و نگذاشت شهر تبریز به دست طرفداران محمد علی شاه بیفتد. اختلاف او با شاهان قاجار و اعتراض به ظلم و ستم آنان، به زمان کودکی اش بر می‌گشت. او و دو برادر بزرگ‌ترش اسماعیل و غفار از کودکی علاقه وافری به تیراندازی و اسب سواری داشتند، اما اسماعیل فرزند ارشد خانواده در این امر پیشی گرفته بود و شب و روزش به اسب تازی، تیراندازی و نشست و برخاست با خوانین و بزرگان سپری می‌شد، سرانجام او در پی اعتراض به حاکم وقت دستگیر و محکوم به اعدام شد. این امر کینه‌ای در دل ستار ایجاد کرد و نسبت به ظلم درباریان و حکام قاجاری خشمگین شد.

#### جوانی

ستار در جوانی به جرگه لوطیان (جوانمردان، یا اهل فتوت) محله امیرخیز تبریز درآمد و در همین باب در حالی که به دفاع از حقوق طبقات زحمتکش بر می‌خاست با مأمورین محمدعلی شاه درافتاد و به ناچار از شهر گریخت و مدتی به راهزنی مشغول شد، اما از ثروتمندان می‌گرفت و به فقرا می‌داد. سپس با میانجیگری پاره‌ای از بزرگان به شهر آمد و چون در جوانی به درستی و امانتداری در تبریز شهرت داشت به همین دلیل مالکان حفاظت از

املاک خود را به او می‌سپردند. او هیچ‌گاه درس نخواند و سواد خواندن و نوشتن نداشت، اما هوش آمیخته به شجاعتش و مهارت در فنون جنگی و اعتقادات مذهبی و وطن دوستی اش، او را در صف فرهیختگان عصر قرار می‌داد.

### مقاومت

او در مدت یازده ماه از ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ق تا هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ق رهبری مجاهدین تبریز و ارامنه و قفقازی‌ها را بر عهده داشت و مقاومت شدید و طاقت فرسای اهالی تبریز در مقابل سی و پنج الی چهل هزار نفر قشون دولتی، با راهنمایی و رهبریت او انجام گرفت، به طوری که شهرت او به خارج از مرزهای کشور رسید و در غالب جراید اروپایی و امریکایی هر روز نام او با خط درشت ذکر می‌شد و درباره مقاومت‌های سرسختانه وی مطالبی انتشار می‌یافت.

در اواخر کار محاصره تبریز قوای روسیه با موافقت دولت انگلیس به سوی تبریز آمد و راه جلفا را باز کرد. قوای دولتی با دیدن قوای روس به تهران بازگشت و محاصره تبریز پایان گرفت، اما ستارخان حاضر به اطاعت از دولت روس نشد و در اواخر جمادی الثانی ۱۳۲۷ق (اواخر ماه مه ۱۹۰۹م) به

ناچار با همراهانش به کنسول خانه عثمانی در تبریز پناهنده شد. در منابع ذکر شده است که ستارخان به کنسول روس (پاختیانوف) که می‌خواست بیرقی از کنسول خانه خود به سر در خانه ستارخان زند و او را در زینهار دولت روس قرار دهد گفت: «ژنرال کنسول، من می‌خواهم که هفت دولت به زیر بیرق دولت ایران بیایند. من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم.»

پس از عقب نشینی قوای روس مردم شهر به رهبری ستارخان در برابر حاکم مستبد تبریز رحیم خان قد علم کردند و او را از شهر بیرون راندند، اما اندکی بعد ستارخان در زیر فشار دولت روس، دعوت تلگرافی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و جمعی از ملیون را پذیرفت و با لقب سردار ملی به سوی تهران حرکت کرد. در این سفر باقرخان سالار ملی نیز همراه او بود.



مشروطه طلبان تبریز، در عکس ستارخان و باقر خان نیز دیده می‌شوند



تصویر دیگری از ستارخان

هدف دولت مشروطه از این اقدام که به بهانه تجلیل از ستارخان و باقرخان صورت گرفته بود در واقع کنترل آذربایجان و خلع سلاح مجاهدین تبریز بود. روز شنبه ۷ ربیع الاول سال ۱۳۲۸ق در شب عید نوروز، جمعیت زیادی از مردم و رجال شهر از جمله پیرم خان ارمنی برای وداع با ستارخان و باقرخان جمع شدند و آنان در میان هلهله جمعیت از منزل خود بیرون آمدند و به سوی تهران حرکت کردند. در بین راه نیز در شهرهای میانه، زنجان، قزوین

و کرج استقبال باشکوهی از این دو مجاهد راستین آزادی به عمل آمد و هنگام ورود به تهران نیمی از شهر برای استقبال به مهرآباد شتافتند و در طول مسیر چادرهای پذیرایی آراسته با انواع تزیینات، و طاق نصرت‌های زیبا و قالی‌های گران قیمت و چلچراغ‌های رنگارنگ گسترده شدند. در سرتاسر خیابان‌های ورودی شهر، تابلوهای زنده باد ستارخان و زنده باد باقرخان مشاهده می‌شد. تهران آن روز سرتاسر جشن و سرور بود. ستارخان پس از صرف ناهار مفصلی که در چادر آذربایجانی‌های مقیم تهران تدارک دیده شده بود به سوی محلی که برای اقامتش در منزل صاحب اختیار (محلی در خیابان سعدی کنونی) در نظر گرفته بودند رفت. او مدت یک ماه مهمان دولت بود، اما به دلیل وجود سربازان و کمی جا دولت، محل باغ اتابک (محل فعلی سفارت روسیه) را به اسکان ستارخان و یارانش و محل عشرت آباد را به باقرخان و یارانش اختصاص داد. پس از چند روزی که نیروهای هر دو طرف در محل‌های تعیین شده اسکان یافتند مجلس طرحی را تصویب نمود که به موجب آن تمامی مجاهدین و مبارزین غیرنظامی از جمله افراد ستارخان و خود او می‌بایست سلاح‌های خود را تحویل دهند. این تصمیم به دلیل بروز حوادث ناگوار و ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی و میرزاعلی محمدخان تربیت از سران مشروطه گرفته شده بود، اما یاران ستارخان از پذیرفتن این امر

خودداری کردند. به تدریج مجاهدین دیگری که با این طرح مخالف بودند به ستارخان و یارانش پیوستند و این امر موجب هراس دولت مرکزی شد. سردار اسعد به ستارخان پیغام داد که «به سوگندی که در مجلس خوردید وفادار باشید و از عواقب وخیم عدم خلع سلاح عمومی بپرهیزید.»، اما باز یاران ستارخان راضی به تحویل سلاح نشدند.

مرگ

بعد از ظهر اول شعبان ۱۳۲۸ ق قوای دولتی، که جمعا سه هزار نفر می شدند به فرماندهی پیرم خان، یار قدیمی ستارخان در تبریز و رئیس نظمیه وقت باغ اتابک را محاصره کردند و پس از چندبار پیغام، هجوم نظامیان به باغ صورت گرفت و جنگ بین قوای دولتی و مجاهدین آغاز گشت. در این جنگ قوای دولتی از چند عراده توپ و پانصد مسلسل شصت تیر استفاده کردند و به فاصله ۴ ساعت ۳۰۰ نفر از افراد حاضر در باغ کشته شدند. ستارخان راه پشت بام را در پیش گرفت، اما در مسیر پله ها در یکی از راهروهای عمارت تیری به پایش اصابت کرد و مجروح شد و قادر به حرکت نبود. اندکی بعد قوای دولتی او را دستگیر کردند و به منزل صحصام السلطنه بردند و خود و اتباعش ناچار به خلع سلاح شدند (۳۰ رجب ۱۳۲۸ ق).

بعد از این وقایع، ستارخان خانه نشین شد و پزشکان حاذق برای مداوای پای او تمام تلاش خود را کردند، اما معالجات به جایی نرسید و در تاریخ ۲۸ ذی الحجه ۱۳۳۲هـ ق (۲۵ آبان ۱۲۹۳ش/ ۱۶ نوامبر ۱۹۱۴م) در تهران دار فانی را وداع گفت و در باغ طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرری درحالی که هزاران هزار تهرانی با چشمانی گریان جنازه او را تشییع می کردند به خاک سپرده شد. او هنگام فوت حدود ۵۳ سال داشت.

باقرخان



مشروطه طلبان تبریز، در عکس ستارخان و باقر خان نیز دیده می شوند  
باقر خان سالار ملی قبل از مشروطیت بنا بود. پس از مشروطیت مجاهد شد.  
ریاست مجاهدین محله خیابان (خیابان یکی از محلات قدیمی تبریز است  
مشمول بر بخش های واقع در جنوب رودخانه آجی در شرق شهر که تا جنوب  
شرقی نیز میرسید)، تبریز به دست او افتاد. پس از به توپ بستن مجلس، به



دستور انجمن ایالتی مانند ستارخان دست به اسلحه برد و با قشون دولتی که تبریز را در محاصره داشت جنگ کرد. اما پس از اولین شکست که از قشون دولتی خورد، سست شده در صدد تسلیم برآمد. تا کار ستارخان که در امیرخیز، محله دیگر تبریز با دولتیان جنگ می کرد قوت گرفت، وی نیز سستی را از خود دور ساخته بار دیگر به جنگ با قشون دولتی پرداخت. در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه طلبان پیشرفت کرد و تبریز از فشار محاصره راحت شد. انجمن ایالتی تبریز باقرخان را به لقب سالار ملی ملقب ساخت، و از او تقدیر کرد و آوازه اشتهارش در سراسر ایران پیچید.

چنانکه در تواریخ مشروطیت نوشته اند، در اثر مجاهدت ستارخان و باقرخان مشروطیت نجات یافت. اما خود تبریز دیری نگذشت که به دست قشون روس افتاد. سالار ملی و سردار ملی در تبریز نماندند و به تهران حرکت کردند. یک استقبال شاهانه از این دو مجاهد شجاع از طرف دولت مشروطه به عمل آمد.

باقرخان در تهران منزوی میزیست تا قضیه مهاجرت پیش آمد. او دیگر در تهران درنگ نکرد و دنبال مهاجرین رفت. شبی در نزدیکی قصر شیرین عده ای از اکراد بر سر او و رفقاییش ریختند و سرشان را بردند. (مرگ باقرخان به همراه هجده نفر از یاران و همراهانش در محرم ۱۳۳۵ قمری / آبان ۱۲۹۵

خورشیدی به دست یکی از اشرار معروف اکراد قصرشیرین به نام محمد امین طالبانی به قصد تصاحب اسب و وسائل مهمانان خود، صورت گرفت.) باقرخان بر خلاف ستارخان که شیخی بود، از متشرعه بود. از علمای مخالف مشروطیت که متشرعه بودند جانبداری می کرد و به آنها احترام می گذاشت. با ستارخان رقابت داشت و می گفت: مرد آن نیست که در امیرخیز جنگ کند. مرد منم که در ساری داغ با قشون دولتی جنگ کرده ام. (علی رغم این سخن این دو بزرگوار دو بازوی قوی و شکست ناپذیر انقلاب مشروطیت بودند) در هر حال سالار ملی مردی جسور و ساده بود. حق بزرگی به گردن مشروطیت ایران دارد. او و ستارخان برای مشروطیت با قوای دولتی به جنگ برخاستند و موفق شدند. پس از آنکه مشروطیت بار دیگر مستقر گردید این دو نفر به عنوان قهرمان مشروطیت معرفی شدند؛ چه، مشروطیت برای خود قهرمان لازم داشت. این دو نفر از توده برخاسته بودند، در سخت ترین ایام با اتکاء به توده تبریز با شاه مستبد مبارزه کرده بودند؛ یک حرکت و نهضت ملی را رهبری کرده بودند، مسلمان بودند و به مشروطیت ایمان داشتند. این بود که به آسانی قهرمان ملت شناخته شدند.

دمکراتهای آذربایجان که نهضت خود را در دنباله نهضت مشروطیت و مکمل آن و خود را وارث سنن مجاهدین آن دوره می دانستند، مجسمه باقر خان را

در میدان شهرداری تبریز تصب کردند. در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۵ پس از سقوط پیشه وری مردم در تحت تأثیر احساسات آن مجسمه را که اثر دمکراتها بود برانداختند. از این عمل معلوم می‌شود که نهضت پیشه وری چقدر به ضرر مشروطیت و آزادی و این قبیل معانی بوده‌است. داماد باقر خان سرتیپ هاشمی است که فرمانده قوای دولتی مأمور آذربایجان بود که در طی جنگی مختصر قوای دمکراتها را در قافلانکوه مغلوب کرد و در میدان جنگ به درجه سرتیپی نایل آمد